

ابوالحسن بکری و قصه ای کردن تاریخ اسلام رسول جعفریان

مقدمه

روایت داستانی از یک حادثه، با روایت تاریخی و واقعی همان رخداد تفاوت دارد. این تفاوت به دلیل افزودگی‌ها و کاستی‌هایی است که در روایت واقعی و تاریخی آن رخداد پدید آمده و صورتی داستانی و رمانتیک بدان داده است. لازمه چنین تصویری، انحرافات چندی است که همیشه نیز عمده نیست. علاقه مردم عادی به روایت داستانی، سبب رشد کارقصه‌گویان در صدر اسلام و اصولاً در طول تاریخ گردیده است. در آغاز، تنها تاریخ انبیای گذشته، به صورت داستان عرضه می‌شد. به مرور، برخی از رخدادها سیره، نیز رنگ داستانی به خود گرفت. در همین جا باید این نکته را یادآوری کرد که در یک نقطه، تشخیص روایت تاریخی از روایت داستانی دشوار است و آن مواردی است که به ویژه در تاریخ انبیا، رنگ وحی، معجزه، اخبار از آینده و به عبارتی ماوراء الطبیعی دارد. آنان که تنها با اندیشه‌های مادی سر و کار دارند و تاریخ را صرفاً تجلی عناصر واجزاء مادی می‌پندارند، هر نوع روایتی را که مشتمل بر این عناصر باشد، داستانی می‌دانند و تنها با حذف این عناصر رضایت به تاریخی بودن آن می‌دهند. در این باره باید گفت: اگر مشکل صرفاً مسأله غیب یا وحی باشد، به هیچ روی نباید چنین رخدادی را روایت داستانی تلقی کرد؛ در واقع زمانی که ما دلیل کافی در اصل وقوع چنین رخدادی داشته باشیم، نباید به دلیل داشتن جنبه‌های غیبی، آن رویداد را مورد انکار قرار دهیم. اما در مواردی که رنگ قصصی و داستانی غلبه داشته و سند رخداد نیز قابل اعتبار و اعتنا نیست و حتی شواهدی بر ضد آن وجود دارد، می‌توان در آن شک و تردید کرده و پس از بررسی دقیق در سند و متن، آن را مورد انکار قرار داد. آنچه مسلم است این که قصه‌سرایان که در جامعه نفوذ چشمگیری داشته‌اند، در بسیاری از موارد در داستانی کردن واقعیات تاریخی تلاش کرده‌اند و حتی گاه به کلی واقعه‌ای را ساخته و یا ساختار آن را عوض کرده‌اند. ابویوب سختیانی بر این باور بود که قصه‌سرایان، «حدیث» را بر مردم فاسد کرده‌اند (حلیة الاولیاء: 11/3). ذَهَبی (م748) نیز از جمله تحریفات قصه‌سرایان را در سیره، روایاتی دانسته است که در اطراف مسأله معراج پدید آمده است (بنگرید: مقدمه القصاص و المذکرین: 34) صلة بن حارث غفاری می‌گفت: از بین رفتن سیره و سنت رسول خدا (ص) به دلیل وجود قصه‌سرایان بوده است (حیة الصحابه: 281/3، الاصابة: 193/2) برای عنوان نمونه قصه‌سرایان روایت کرده بود که رسول خدا (ص) قبل از ازدواج با عایشه، عکس وی را دیده بود و پس از آن از روزه‌ای به بیرون می‌نگریست تا صاحب آن تصویر را بباید! (القصاص و المذکرین: 106) عبه که از محدثان بنام بود می‌گفت: ما برای قصه‌سرایان حدیثی نمی‌گوییم؛ چرا که یک وجب حدیث از ما گرفته یک ذرا عیش می‌کنند (القصاص و المذکرین: 100 - 103).

در کنار این مطلب باید اشاره کرد که اخباری‌ها با ذهنیت داستان‌سرایان خود، کوشیده‌اند تا برای تمام مظاهر تاریخ دوره جاهلی و اسلامی، قصه‌هایی دست و پا کنند. ذهن جوال آنها در ساختن داستان بسیار قوی و حتی ادیبانه بوده و به هیچ روی نباید فریب نثر ادیبانه قصصی آنان و اشعارشان را خورد. متأسفانه این قصص منشأ بسیاری از تحریفات جدی در سیره شده است. همین وضعیت در باره اخبار کربلا هم رسوخ کرده است.

#

ابوالحسن بکری و تصویر قصه‌ای از سیره نبوی

از جمله کسانی که در قرن پنجم به ایراد تصویر قصصی از سیره نبوی پرداخت ابوالحسن احمد بن عبدالله بن محمد بکری واعظ است که رایج‌ترین و مشهورترین اثرش کتاب *الانوار* است که مکرر چاپ شده و یکی از آخرین چاپ‌های آن در بیروت توسط منشورات اعلامی در سال 1999 صورت گرفته است.

منابع رجالی، درباره کتاب سیره ابوالحسن بکری گفته‌اند که آن کتاب قابل اعتماد نیست؛ زیرا او دروغ‌گوست و قصه‌هایی جعل کرده است که به هیچ روی شایسته اعتماد نیست. نوشته‌های وی مانند رأس الغول کتاب کلندجه و ... ساختگی است. نام کتابی که در وی سیره نوشته *الذروة فی السیره النبویه* بوده است (در باره وی و آثارش و مطالبی که در باره او گفته شده است: بنگرید به:

سير اعلام النبلاء: 36/19؛ سبل الهدی و الرشاد: 24/4، میزان الاعتدال: 112/1؛ 251؛ و نیز ریاض العلماء: 42/1؛ 440/5؛ 33/7)

ذهبی او را ضمن متوفیات سالهای 480 تا 500 یاد کرده و درباره زمان زندگی او می گوید تصورش بر این است که در این دوره یعنی دو دهه پایانی قرن پنجم می زیسته است. همانجا می افزاید: گفته است که او از مسیلمه دروغگوتر است (سير اعلام النبلاء: 36/19) همو در میزان الاعتدال او را با لقب «الكذاب الدجال» وصف کرده است. وی می افزاید که در سق کتب بین کتابهای او با عنوان ضیاء الانوار، رأس الغول شر الدهر، کتاب لکنده، حصن الدولاب، کتاب الحصون السبعة [هفت خان در باره داستانهای جنگهای علی بن ابی طالب. نسخه آن را بنگرید در: الخطوط العربیه بمکتبه المتحف طبقوسرای ترکیا: 438/3] و صاحبها هضام بن الحجاج و حروب الامام علی مع خوانده می شود (میزان الاعتدال: 112.1).

مرحوم استاد عبدالعزیز طباطبائی پس از نقل این مطلب از ذهبی می افزاید: این کتاب، یک اثر قصصی است نه واقعی؛ طبع قصه نیز خیال بافی است؛ اما ذهبی با نگاه یک محدث این مطالب را بیان کرده است (اهل البيت في المكتبة العربية: 527) ایشان در همانجا (ص 526 - 531) اقوال مختلف را در باره بکری نقل کرده است.

مسلم داستان کردن تاریخ اسلام یک کار هنری و ادبی است و فی حد نفسه کاری غیر از تاریخنگاری است. آنچه مهم است این که این قبیل آثار نباید به عنوان یک اثر تاریخی جدی مورد توجه قرار گیرد. این آثار معمولاً برای سرگرم کردن مردم ساخته می شده است.

متن فارسی این کتاب قصه‌ای در باره سیره نبوی برجای مانده و نسخه‌هایی از آن در برخی از کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود و به احتمال از قرن هشتم یا نهم هجری است (بنگرید: فهرستواره کتابهای فارسی: 1587-1588/3)

این اثر که در مقدمه به نام ذروة العلیا فی سیره المصطفی (ص) نامگذاری شده، و به فارسی در آمده اثری است داستانی که بنیادی در جهت واقع نمایی ندارد. بنابراین این کتاب را به هیچ روی نمی‌توان یک اثر تاریخی دانست، بلکه تنها قصه‌ای ساختگی بر پایه تاریخ است. برای نمونه در بحث غزوه خندق، در باره پیشنهاد پرداخت ثلث خرماي مدینه، آگاهیم که این پیشنهاد برای طایفه غطفان بود، اما در این کتاب این پیشنهاد از آن ابوسفیان است. مؤلف پس از آن، از مشورت پیامبر (ص) با اصحاب یاد می کند و جواب منفی می دهد: #

... پیامبر کس فرستاد بر ابوسفیان که انصار می‌گویند که شما را شمشیر می‌دهیم، آنگاه قریش عزم جنگ کردند و به جوش درآمدند. ابوسفیان لشکر را ترتیب کرد و تیراندازان را جمع کرد. بیست هزار مرد تیرانداز بود. گفت همه به یکبار تیراندازید. به یکبار تیرباران کردند. چنان که ابر هوا را فرو گیرد. عمار یاسر گوید که پیغمبر (ص) از خمیه بیرون آمد، دید که تیرهای کفار مانند ابری که آفتاب را پوشد بپوشید. تکبیر گفت و اشارت کرد به دست مبارک خود که باز گردید به سوی کفار. تیرها فی الحال بازگشتند و به ایشان آمد و خلقي از آنها زخم خورده و کشته شدند و هر کس از ایشان تیرانداخته بود نیز به او باز آمد. ابوسفیان بانگ برآورد و گفت: ویلک سحر محمد به ما کار کرد. اینک تیرها هم به ما بازمی‌رسد. در دل قریش و عرب ترس درافتاد و دست و پایشان سست شد....

در دنبال آن داستان حمله چندین نفر به سمت لشکر اسلام و ترسشان از شمشیر علی بن ابی‌طالب (ع) و بازگشت آنان بدون نبرد به سوی قریش آمده که یکی از آنها هم ابوسفیان است:

«پیغمبر فرمود که این ابوسفیان است رئیس قریش. حاضر باشید که تا چه می‌گوید و چه می‌کند. گویند که تمام از روی برداشت و اشارت کرد سوی اصحاب مصطفی (ص) و باز خود را بستایید. از ناگاه سید ابرار و سرور اخیار ابن عم رسول مختار امام علی مرتضی صاحب ذوالفقار به میدان درآمد و جولان نمود و شعری بگفت چنان که بیم در دل ابوسفیان افتاد و ذوالفقار بر وی بجنبانید و بزد بر سپرش و نعره شیرانه بزد چنان که اندام ابوسفیان چون بید بلرزد و خواست که بگریزد اسبش در زیر راه بایستاد چنان که نه پیشرفت و نه پس. بانگ زد بر وی از جای خود بجنبید. خود را از اسب به زیر انداخت و سلاح را بگذاشت و پشت کرد و چون روبه از شیر ژیان بگریخت و پندارد که علی در پی وی است از ترس جانش به حلق رسید تا سادات قریش پیشش رسیدند و گفتند ترا چه حال افتاده. زیانش از کار رفته بود.

جواب نداد...

اینها فقط یک نمونه از نثر داستانی این کتاب بود که سرا سر قصه است. باید توجه داشت که سیره‌های داستانی طی قرون هفت و هشت متعدد بود. از آن جمله می‌توان به کتاب *آثار احمدی* از احمد بن تاج الدین استرآبادی (تهران، 1374) اشاره کرد که نثر آن داستانی است و در عین وفاداری به تاریخ، با نوعی ادبیات حماسی نگاشته شده و در ست مثل برخی از تواریخ این روزگار که در بین جملات، اشعاری آورده می‌شود، در این کتاب هم چنین است و از همین اشعار پیداست که سیره‌های شعری هم فراوان بوده یا آن که نویسنده در همان لحظه خود ابداع می‌کرده است. #
در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی برلین، چندین نسخه از متن عربی کتاب سیره او معرفی شده است:

یکی با عنوان کتاب *الانوار و مفتاح الاسرار و الافکار فی ذکر نور سیدنا المصطفی* است که در فهرست نام مؤلف ابوالحسن احمد بن عبدالله بکری آمده است. به دنبال همان نسخه، از کتابی با عنوان *الذجم الثاقب* یاد شده و از مؤلف با نام محمد بدرالدین بن عبدالله بن حسن بکری یاد گشته اما در بخش‌هایی که نقل شده مرتب تعبیر **حدثنا ابوالحسن البکری** دیده می‌شود (فهرست نسخه‌های خطی عربی برلین: 118/9 - 119 و نسخه ای دیگر در ص 179)

ترجمه ترکی همین سیره او هم که توسط مصطفی بن یوسف ضریر مولوی رومی (بعد از 795) صورت گرفته در دسترس است (بنگرید: مجله شهاب: ش 33 - 34؛ ص 81 - 82، فهرست نسخه‌های تاریخ و جغرافی در کتابخانه‌های استانبول: 405/1 - 404).

علامه مجلسی از کتاب *الانوار* او نسخه‌ای داشته و در بحار به تفصیل در جای‌های مختلف از آن نقل کرده است (از جمله بحار: 20/16 - 77).

از این *الانوار* که مکرر هم به چاپ رسیده، نسخه‌ای به شماره 3663 در کتابخانه مرعشی موجود است. مجلسی در پایان عدم اعتماد خود را بر نقل وی ابراز کرده (انما اوردت تلك الحکایة لاشتمالها علی بعض المعجزات و الغرائب، و ان لم نثق بجمیع ما اشتملت علیه لعدم الاعتماد علی سندها). و با این حال، این داستان مفصل را که در باره ازدواج پیامبر (ص) با خدیجه است از آن نقل کرده است! مجلسی در جای دیگری، با اشاره به این که نسخه‌ای از کتاب *الانوار* را دارد، تصریح می‌کند که برخلاف آنچه گفته شده است وی از مشایخ شهید ثانی نیست (بحار: 15 / 26) در بین مشایخ شهید ثانی که خودش از آنان یاد کرده نام یک ابوالحسن بکری دیده شده که روزگاری تصور می‌شد وی همان صاحب *الانوار* است. اما نه تنها مجلسی این نکته را دریافته بسیاری دیگر نیز آن نسبت را نادرست شمرده اند (بنگرید به توضیحات دوست ما آقای رضا مختاری در: *غایة المراد*، 303/1 - 304؛ جمع پریشان: 455/1 - 458، مقالات اسلامی از جشنواره مطبوعات اسلامی: 373/1 - 375).

کتابی هم با عنوان *مقتل امیرالمؤمنین علی (ع)* به وی منسوب است که به شماره 114992/2 در کتابخانه مرعشی موجود است (فهرست مرعشی: 29 / 128 - 133 و نسخه ای دیگر به شماره 3/12295)

به نظر می‌رسد بعدها آثار متعددی از این قبیل قصص تاریخی جعل شده، و به بکری نسبت داده شده باشد. مانند آن که شماری از حکایات تاریخی به واقدهای هم منسوب گشته است. در واقع جاعلان این قبیل اخبار تلاش می‌کنند برای مقبول کردن آنها میان مردم، آن اخبار را به مورخان مشهور نسبت دهند.

